

سنجش صحت طلاق در فقه امامیه و حنفیه با رویکرد تطبیقی در حقوق افغانستان و مقررات احوال شخصیه کشورهای اسلامی

یحیی هاشمی^۱

چکیده

طلاق به عنوان عمل حقوقی، مستلزم تحقق شرایط خاصی برای صحت و اعتبار است که در فقه امامیه، فقه حنفیه و قوانین مدنی کشورهای اسلامی به ویژه افغانستان تفاوت‌هایی دارد. این پژوهش که به روش تحلیلی-توصیفی و با هدف بررسی شرایط صحت طلاق از منظر فقه (امامیه - حنفیه)، حقوق افغانستان و مقررات مربوط به احوال شخصیه کشورهای اسلامی انجام یافته، مجموعه این شرایط را در سه گروه دسته‌بندی می‌نماید؛ صیغه طلاق باید با الفاظ خاص و منجز به گونه‌ای واقع شود که دلالت صریح بر وقوع طلاق داشته باشد. بلوغ و عقل از شروط قطعی است که تمامی صاحب‌نظران آن را در جانب زوج لحاظ کرده‌اند اما نسبت به احراز قصد و اختیار، تردیدهایی ابراز شده است. وجود رابطه زوجیت دائم، پاک بودن زن از حیض و نفاس، عدم وقوع واقعه در دوره پاکی و تعیین شخص، از شروط اصلی مطلقه در فقه امامیه محسوب می‌شود. اما فقه حنفیه به جز رابطه زوجیت سایر شرایط را دارای اثر تعیین‌کننده نمی‌داند. در خصوص شرایط طلاق، قوانین افغانستان و به ویژه قانون احوال شخصیه اهل تشیع با فقه امامیه همسویی بیشتری دارد، در حالی که مقررات دیگر کشورهای اسلامی تحت تأثیر فقه اهل سنت تدوین یافته است. این بررسی نشان می‌دهد که تفاوت‌های فقهی نقش تعیین‌کننده‌ای در تنظیم مقررات طلاق در کشورهای اسلامی ایفا می‌کند و شناخت این تفاوت‌ها برای تضمین صحت و اعتبار طلاق اهمیت فراوان دارد.

کلیدواژه‌ها: طلاق، صحت طلاق، فقه امامیه، فقه حنفیه، حقوق افغانستان، شاهد عادل، صیغه طلاق

۱. دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، جامعه المصطفی العالمیه، مشهد، ایران.



مقدمه

آموزه‌های دینی، پیمان زناشویی را امری مقدس شناخته و حفظ و استمرار آن را، سنگ‌بنای اولیه تحکیم نظام خانواده، تربیت صحیح فرزند و تداوم نسل‌ها به حساب آورده است؛ از این‌رو از طلاق که به معنای گسست این پیوند آسمانی می‌باشد، به عنوان امری منفی و حلال میغوض که تا امکان دارد باید از آن دوری جست، یاد شده است. از سوی دیگر، انسان‌ها دارای طبیعت‌ها، اغراض، خواست‌ها، توانایی‌ها و ظرفیت‌های متفاوت می‌باشند؛ این تفاوت‌ها ممکن است زمینه شقاق و ناسازگاری بین زوجین را فراهم نموده و ادامه زندگی مشترک را با درد، رنج و مشقت همراه سازد که این خود فسادهای بیشتری را سبب می‌گردد. از این‌رو با وجودی که اسلام تدابیر مختلفی را برای پیشگیری از طلاق سنجیده و توصیه نموده است، اما در صورتی که تداوم زندگی مشترک ناممکن گشته و یا به یک بحران تبدیل گردد، طلاق را امر مباح و به عنوان آخرین چاره در راستای مصالح طرفین، تجویز نموده است تا هر یک از زوجین با استفاده از آن بتوانند زندگی خود را از نو سامان داده و در جا و شکل دیگر به آرامش و آسایش برسند.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که برای اینکه طلاق صحیح واقع شود چه شرایطی باید موجود باشد؟ این نوشتار در پی آن است که شرایط صحت طلاق را از منظر فقه (امامیه و حنفیه) و حقوق افغانستان مورد مطالعه قرار دهد و در موارد لزوم، برای اتقان مطلب و فربه‌تر شدن بحث، از مقررات حقوقی دیگر کشورهای اسلامی نیز شواهد و مستندات ا ارائه نماید و یا دیدگاه متفاوتی را نشان دهد.

برای تحقق عینی طلاق به عنوان یک عمل حقوقی، وجود شرایطی ضروری است. این شرایط برخی مربوط به ماهیت طلاق بوده، برخی مربوط به شکل صوری آن و برخی هم مربوط به طلاق‌دهنده و طلاق‌گیرنده می‌باشد. در ادامه به بررسی این شرایط می‌پردازیم.

۱- شرایط ایقاع طلاق

طلاق یک عمل حقوقی یک‌طرفه (ایقاع) است. این عمل حقوقی باید با شرایط خاصی انجام پذیرد تا طلاق واقع گردد. شرایط ایقاع طلاق عبارت است از:

۱-۱- وجود دو شاهد عادل مرد

بر مبنای فقه امامیه، وجود دو نفر مرد عادل در هنگام اجرای صیغه طلاق که صیغه طلاق را بشنوند، یکی از چهار رکن («شاهد»، «صیغه طلاق»، «طلاق‌دهنده» و «مطلقه») طلاق می‌باشد. قانون احوال شخصیه افغانستان در ماده ۱۴۲، اشهاد را یکی از شرایط صحت طلاق محسوب کرده است و در ماده ۱۴۶ مقرر می‌دارد: «صیغه طلاق باید به حضور دو مرد عادل که آن را استماع کنند، جاری شود. هرگاه بعد از اجرای صیغه طلاق، معلوم گردد که هر دو یا یکی از شهود عادل نبوده، طلاق باطل است...». این مطلب در فقه امامیه تحت عنوان «اشهاد» و «حضور عدلین» مورد بحث قرار گرفته و بر لزوم آن به عنوان شرط، تأکید شده است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج. ۹، ص. ۱۱۱).

ادله‌ای که فقهای امامیه برای لزوم اشهاد اقامه کرده‌اند عبارت‌اند از:

الف) آیه ۲ سوره مبارکه طلاق که می‌فرماید: «وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (طلاق، ۲). در هنگام طلاق دو نفر شاهد عادل حاضر کنید. اگرچه احتمال دارد این آیه مربوط به اشهاد در رجوع باشد ولی روایاتی وجود دارد که آیه را اختصاص می‌دهد به اشهاد در طلاق.

ب) روایات: روایات در این باب زیاد وارد شده است. مضمون همه این روایات آن است که طلاق بدون اشهاد طلاق نمی‌باشد.

ج) اجماع: علمای امامیه اجماع دارند بر اینکه طلاق باید در حضور دو نفر شاهد عادل اجرا گردد تا اثر لازم را داشته باشد (مرتضی، ۱۴۱۵ق، ج. ۱، ص. ۲۹۹).

اما فقه حنفیه همانند دیگر مکاتب فقهی اهل سنت، حضور دو نفر مرد برای استماع صیغه را جزء شرایط صحت طلاق قلمداد نکرده است (طهطاوی، ۱۴۲۴ق، ص. ۹۸) و آیه شریفه‌ای که در این مورد آمده است را مربوط به باب رجوع می‌دانند (عسقلانی، ۱۳۷۹ق، ج. ۳، ص. ۱۸۲). قانون مدنی افغانستان هم در انتهای ماده ۱۵۰ حضور شهود را در طلاق با عبارت: «در صحت رجوع حضور شهود شرط نمی‌باشد» نفی می‌کند.

۲-۱- کیفیت شهادت

برای صحت وقوع طلاق صرف حضور دو شاهد کافی نیست، بلکه باید این دو شاهد به‌طور هم‌زمان در مجلس طلاق حضور داشته باشند، زوجه مطلقه را (ولو اجمالاً) بشناسند و صیغه طلاق را استماع نمایند (بحرانی، بی‌تا، ج. ۲۵، ص. ۲۴۷). همچنین این دو شاهد مطابق نظر فقها باید مرد باشند. قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان در رابطه با مرد بودن این دو نفر شاهد، حکمی ندارد و بنابراین شاهد گرفتن زن هم درست است. اما چون این قانون از فقه امامیه گرفته شده است و با توجه به اتفاق نظر فقهای شیعه درباره لزوم مرد بودن این دو شاهد (علامه حلی، بی‌تا، ج. ۲، ص. ۵۴)، احتمال دارد که منظور قانون‌گذار از شهود در اینجا صرفاً شهود مرد باشد. همچنین شهود باید عادل باشند. منظور از عدالت در اینجا عدالت ظاهری است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج. ۹، ص. ۱۱۳) و عدالت ظاهری یعنی اینکه شخص مرتکب گناه کبیره نشود و اصراری بر ارتکاب صغیره نداشته باشد و کار خلاف شأن نیز از او سر نزند. مستند حکم لزوم عدالت شهود، علاوه بر اجماع (مرتضی، ۱۴۱۵ق، ج. ۱، ص. ۲۹۹)، آیه شریفه «وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِنْكُمْ» (طلاق، ۲) و (بر طلاق آن‌ها) دو مرد مسلمان عادل گواه گیرید. و نیز روایات متعددی است که در این خصوص وارد شده است (عاملی، بی‌تا، ج. ۲۲، ص. ۲۸).

۳-۱- اجرای صیغه طلاق

طلاق ایقاع است و با اراده مرد بر رها نمودن زن، محقق می‌شود. موافقت یا عدم موافقت زن و یا اطلاع او لازم نیست و بدون این‌ها نیز طلاق واقع می‌شود. اما به شرط آنکه طلاق با صیغه طلاق واقع گردد. این صیغه چیست؟ و چه شرایطی دارد؟ قانون مدنی افغانستان بدون اینکه صیغه خاصی پیشنهاد کند، طلاق را عبارت از انحلال رابطه زوجیت «با الفاظی که وقوع طلاق صراحتاً از آن افاده شده بتواند» می‌داند. قانون



احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان راجع به صیغه طلاق توضیحات بیشتری ارائه می‌کند. مطابق بند ۱ ماده ۱۴۳ این قانون: «در صیغه طلاق باید عبارت یا جمله‌ای که تعیین‌کننده زوجۀ در طلاق باشد، قبل از کلمه «طالق» استفاده شود، (مانند زوجتی طالق)». بند ۲ این ماده می‌گوید: «صیغه طلاق در صورت امکان به لفظ عربی واقع شود، در غیر آن از الفازی که صریح در طلاق باشد، استفاده شود». و بند ۴ این ماده نیز لزوم منجز بودن صیغه طلاق را یادآور شده و «تعلیق آن به جز شرایط صحت طلاق و امری معلوم» را موجب بطلان طلاق تلقی نموده است.

اما مطابق نظر فقها طلاق باید با صیغه یا الفازی واقع گردد که از ناحیه شارع به ما رسیده باشد و تا شارع عبارتی را برای تحقق این منظور به ما پیشنهاد نکند، ما نمی‌توانیم جملات و یا عباراتی را برای این منظور از نزد خود ابداع نموده و آثار طلاق را بر آن بار نماییم.

آنچه را که علمای شیعه به‌عنوان صیغه طلاق پذیرفته و طلاق را با آن واقع ساخته‌اند، جملات: «أنت طالق»، «زوجتی طالق»، «هی طالق»، «هذه طالق»، «فلانة طالق» و یا هر عبارتی که تعیین‌کننده زوجۀ بوده و قبل از واژه «طالق» بیاید (علامه حلی، بی‌تا، ج. ۲، ص. ۵۳). استفاده از مشتقات واژه «طالق» به‌جای «طالق» را عموماً علما نپذیرفته‌اند (همان)، ولی شیخ طوسی گفته است که اگر از واژه «مطلقه» استفاده کند و قصد ایقاع طلاق در زمان حال را بنماید، طلاق واقع می‌شود (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج. ۵، ص. ۲۵). اما طلاق به‌وسیله الفاظ کنایی را علمای شیعه جایز نمی‌دانند (قاضی ابن‌البراج، ۱۴۰۶ق، ج. ۲، ص. ۲۷۶).

فقه حنفی الفاظ مستعمل در طلاق را به دو دسته الفاظ صریح و کنایه تقسیم می‌کند. الفاظ صریح الفازی است که لغتاً و یا عرفاً در طلاق به کار رود مثل واژه طلاق و مشتقات آن. به کار بردن این الفاظ چه با نیت و چه بی‌نیت، مفهوم طلاق را محقق خواهد نمود (طهطاوی، ۱۴۲۴ق، ص. ۹۵). قانون مدنی افغانستان در بند ۲ ماده ۱۳۹ همین شکل از طلاق را مورد تصریح قرار داده است: «طلاق با الفاظ صریحی که در عرف معنی طلاق را افاده کند، بدون نیت واقع می‌گردد».

الفاظ کنایی الفازی است که هم می‌تواند مفید معنای طلاق باشد و هم قابلیت حمل معانی دیگر را داشته باشد مثل عبارات: «أنت بائن»، «أمرک بیدک»، «ألحقی بأهلك»، «إذهبی»، «أخرجی»، «خلیه»، «بریه»، «بتله»، «اعتدی»، «استبرئی رحمک»، «أنت واحده» و مانند این‌ها. الفاظ کنایی وقتی مفهوم طلاق را می‌رسانند که با نیت انجام شود (جزیری، ۱۴۲۷ق، ج. ۴، ص. ۲۴۵).

راجع به اینکه صیغه طلاق لزوماً باید به زبان عربی باشد و یا زبان‌های دیگر نیز می‌توانند تحقق‌بخش مفهوم طلاق باشند، در فقه شیعه دو نظر ابراز شده است:

الف) مشهور فقهای شیعه قائل‌اند به اینکه در صورتی که طلاق‌دهنده توانایی اجرای صیغه به زبان عربی را داشته باشد، اجرای طلاق به زبان غیر عربی جایز نیست (حلی، ۱۴۱۱ق، ج. ۲، ص. ۶۷۶).

ب) نظر دیگر آن است که اجرای صیغه طلاق علاوه بر زبان عربی با هر زبان دیگر صحیح است ولی به شرط آنکه عبارات و کلماتی بیان شود که مرادف با صیغه (أنت طالق) و رساننده معنی و مفهوم دقیق آن باشد (طوسی، بی‌تا، ص. ۵۱۱). راجع به امکان اجرای صیغه طلاق با کتابت و یا اشاره، مشهور فقهای شیعه

گفته‌اند: اجرای صیغه طلاق با نوشتن توسط شخصی که توانایی تکلم را دارد، باطل و بی‌اثر می‌باشد اما اگر طلاق‌دهنده توانایی تکلم ندارد و یا غایب است، در این صورت می‌تواند قصد انشای طلاق را با نوشتن ابراز نماید (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج. ۹، ص. ۷۰).

فقه حنفی هم طلاق با کتابت و با هر چیزی که بر پایان علقه زوجیت دلالت نماید را قابل قبول دانسته است؛ قطع نظر از اینکه طلاق‌دهنده توانایی بر تکلم داشته باشد یا خیر (زحیلی، ۱۴۰۵ق، ج. ۷، ص. ۳۶۹). قانون مدنی افغانستان نیز به تبعیت از همین دیدگاه فقه حنفی در بند ۱ ماده ۱۳۹، طلاق با لفظ، با کتابت و با اشاره را مشروع و قانونی اعلام نموده است؛ متن بند یادشده چنین است: «زوج می‌تواند به صورت شفوی و یا تحریری زوج خود را طلاق نماید. هرگاه زوج فاقد این دو وسیله باشد، طلاق به اشارات معموله که صراحتاً معنی طلاق را افاده نماید، صورت گرفته می‌تواند.» همین حکم را قانون احوال شخصیه سوریه در بند ۱ ماده ۸۷ مقرر نموده است.

۴-۱- منجز واقع شدن طلاق

یکی دیگر از شرایط ایقاع طلاق آن است که طلاق باید منجز و بدون قید و شرط باشد و نه معلق و مشروط به شرطی. ماده ۱۴۳ قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان در بند ۴ مقرر می‌نماید: «صیغه طلاق باید منجز باشد، تعلیق آن به جز شرایط صحت طلاق و امری معلوم، باطل است.» بر طبق گفته فقهای امامیه، طلاق معلق، یا معلق به شرط است و یا معلق به صفت. منظور از «شرط» امری است که ممکن‌الوقوع بوده و در آینده وقوع و عدمش مساوی باشد مثل اینکه بگوید: «أنت طالق إن جاء زيد» که طلاق را معلق به آمدن زید نماید. و منظور از «صفت» امری است که در وقت طلاق وجود ندارد اما در آینده وقوع آن قطعی می‌باشد مثل اینکه بگوید: «أنت طالق إن طلعت الشمس» که طلاق را بر طلوع خورشید معلق نماید. تعلیق طلاق با هر دو قسمش باطل است (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج. ۳، ص. ۳۱۰). اما فقه شیعه تعلیق طلاق به شرایط صحت، مثل اینکه طلاق زن را به نبود وی در حالت قاعدگی که از شرایط صحت طلاق است، معلق نماید و یا به امری معلوم معلق کند، صحیح دانسته و معتقدند که این گونه تعلیق خدشه‌ای در طلاق به وجود نمی‌آورد (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج. ۶، ص. ۱۶). فقه حنفی طلاق معلق را با شرایطی پذیرفته است (طهطاوی، ۱۴۲۴ق، ص. ۱۰۱).

۲- شرایط طلاق‌دهنده

برخی از شرایط طلاق، شرایطی است که مربوط به طلاق‌دهنده می‌باشد؛ ما ابتدا شرایط طلاق‌دهنده را بر مبنای فقه امامیه و حنفیه و حقوق مدنی افغانستان مورد مطالعه قرار می‌دهیم و سپس مقررات احوال شخصیه دیگر کشورهای اسلامی را به شکل تطبیقی مرور می‌نماییم:

۱-۲- شرایط طلاق‌دهنده در فقه و حقوق افغانستان

قانون‌گذار افغانستان در جریان تدوین مقررات مربوطه، به تبعیت از فقه شرایط طلاق‌دهنده را به دقت مورد ملاحظه قرار داده است؛ قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان در ماده ۱۴۴ این شرایط را احصاء نموده



است. مطابق بند ۱ این ماده: «طلاق دهنده باید بالغ، عاقل، مختار و قاصد به لفظ و مفهوم صیغه طلاق باشد.» لحاظ همین چهار شرط در طلاق دهنده از مواد ۱۳۷، ۱۳۸ و ۱۴۱ قانون مدنی افغانستان نیز استفاده می‌شود. بر این اساس، شرایط طلاق دهنده عبارت‌اند از:

۲-۱-۱-۲- بلوغ

طلاق وقتی صحیح است که علاوه بر وجود شرایط ایقاع طلاق، طلاق دهنده باید به «بلوغ» شرعی رسیده باشد (زحیلی، ۱۴۳۳ق، ج. ۸، ص. ۳۵۱). بلوغ شرعی در پسران بر اساس فقه امامیه، تکمیل ۱۵ سال قمری می‌باشد (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج. ۲، ص. ۲۸۳). پس اگر کسی کمتر از ۱۵ سال قمری سن داشته باشد و اقدام به طلاق همسر خود نماید، طلاق او باطل بوده و بی‌اثر خواهد بود. فقه امامیه در تأیید این حکم علاوه بر اجماع به روایات متعددی استناد کرده‌اند که در آن‌ها طلاق غیربالغ، ناجایز، بی‌اعتبار و بی‌اثر خوانده شده است (نجفی، ۱۹۸۱، ج. ۳۲، ص. ۴).

فقه حنفیه نیز بلوغ را شرط صحت طلاق شمرده است (جزیری، ۱۴۲۴ق، ج. ۴، ص. ۲۵۳) و در توجیه این نظر به روایتی از پیامبر (ص) استناد کرده (طهطاوی، ۱۴۲۴ق، ص. ۹۰) و افزون بر آن گفته‌اند: طلاق برای طلاق دهنده خالی از ضرر نیست و غیربالغ اجازه ایراد ضرر به خود را ندارد؛ ضمن آنکه طلاق از تصرفاتی است که نیاز به عقل و ادراک کامل دارد و غیربالغ فاقد چنین یک عقل و ادراکی است (ابن‌عابدین، ۱۴۲۳ق، ج. ۳، ص. ۲۶۹). بنابراین شخصی که به بلوغ شرعی نرسیده است، نمی‌تواند همسر خویش را طلاق دهد حتی اگر این طلاق با اجازه ولی یا قیم صورت گرفته باشد، زیرا طلاق امر شخصی است و خود شخص باید مستقلاً درباره آن تصمیم بگیرد.

نکته قابل ذکر در اینجا آن است که از آنجایی که فقها بلوغ را از شرایط صحت طلاق محسوب کرده‌اند، لذا طلاق زن توسط ولی کودک بدون اذن او صحیح نخواهد بود. همچنین ولی کودک نمی‌تواند همسر او را از طرف وی طلاق دهد چه این ولی پدر، یا جد پدری و یا حاکم شرع باشد. مستند این حکم علاوه بر اجماع، روایت: «الطلاق بید من اخذ بالساق» است که طلاق را به صورت یک قاعده، منحصر در صلاحیت شوهر (من اخذ بالساق) می‌نماید. طلاق توسط وکیل به وسیله دلیل خاص از تحت این قاعده بیرون شده است اما طلاق به وسیله ولی همچنان در تحت شمول قاعده باقی است (زحیلی، ۱۴۳۳ق، ج. ۸، ص. ۳۵۱).

۲-۱-۲- عقل

یکی دیگر از شرایط طلاق دهنده «عقل» است. وجود شرط عقل در طلاق دهنده مورد اتفاق فقهایی امامیه و حنفیه است (طهطاوی، ۱۴۲۴ق، ص. ۹۰). بنابراین طلاق شخص مجنون (چه اطا‌باقی و چه ادواری در دوره جنون)، صحیح نمی‌باشد (نوو، بی‌تا، ج. ۶، ص. ۲۲). زیرا عقل وسیله فکر کردن و معیار تکلیف است که در مجنون وجود ندارد. به علاوه طلاق از تصرفاتی است که قصد می‌خواهد و مجنون نمی‌تواند چنین قصدی داشته باشد (بدران، بی‌تا، ص. ۳۱۳). بنابراین اگر شخص مجنون بخواهد همسر خود را طلاق دهد، این کار توسط ولی او (پدر یا جد پدری) انجام خواهد پذیرفت و اگر ولی ندارد، حاکم شرع و یا نماینده

او از جانب مجنون طلاق را جاری می‌نماید (حلی، ۱۴۰۹ق، ج. ۳، ص. ۵۷۹). اما مجنون ادواری در دوره افاقه می‌تواند همسر خود را طلاق دهد. قانون احوال شخصیه اهل تشیع در بند ۲ ماده ۱۴۴، وصی و قیم مجنون را نیز صلاحیت طلاق می‌دهد: «ولی قهری، وصی و قیم می‌توانند، با اثبات مصلحت مجنون دائمی به پیشگاه محکمه، زوجۀ او را طلاق دهند.»

در مورد سفیه ماده ۱۳۷ قانون مدنی افغانستان طلاق سفیه را با عبارت ذیل می‌پذیرد: «طلاق هر زوج عاقل و بالغ واقع می‌گردد، گرچه زوج سفیه یا مریض غیرمختل‌العقل باشد.» قانون احوال شخصیه اهل تشیع نیز در بند ۳ ماده ۱۴۴، طلاق زوجۀ توسط شوهر سفیه را جایز می‌شمارد ولی آثار مالی این طلاق را به عهده ولی سفیه می‌گذارد.

۲-۱-۳- قصد

طلاق‌دهنده در حین ادای عبارات و صیغه طلاق باید قصد داشته باشد یعنی بداند که چه می‌گوید و کلمات و صیغه طلاق را آگاهانه انتخاب نماید؛ از معنی و مفهوم الفاظ و عباراتی که بر زبان جاری می‌کند، آگاه باشد، در اجرای صیغه جدی بوده و از آثار و نتایج آن کاملاً مطلع باشد. پس برای تحقق قصد، طلاق‌دهنده هم باید قصد لفظ را داشته باشد و هم قصد معنی و مفهوم لفظ را. بنابراین اگر طلاق‌دهنده معنی و مفهوم دیگری را در ذهن داشته باشد و اشتبهاً صیغه طلاق را بر زبان براند، طلاق واقع نگردیده است. همچنین اگر مفهوم طلاق را قصد داشته باشد ولی برای تحقق آن اشتبهاً لفظ دیگری غیر از صیغه طلاق را بر زبان جاری کند، باز طلاق واقع نمی‌گردد. طبیعی است که اگر شخص الفاظ مخصوص طلاق را بر زبان براند ولی نه قصد لفظ را داشته باشد و نه قصد معنی را، در این صورت هم، طلاق واقع نخواهد شد.

قصد یا نیت طلاق از شروطی است که فقهای امامیه روی آن توافق دارند (بحرانی، بی‌تا، ج. ۲۵، ص. ۱۶۶). اما فقهای عامه معتقدند اگر الفاظی که طلاق‌دهنده مورد استفاده قرار می‌دهد، صریح در طلاق باشد، قصد و نیت لازم نیست (زحیلی، ۱۹۸۵، ج. ۷، ص. ۳۶۶). اما اگر وی برای اجرای طلاق از الفاظ کنایات استفاده می‌کند، باید قصد و نیت طلاق هم داشته باشد تا طلاق واقع گردد (زحیلی، ۱۹۸۵، ج. ۷، ص. ۳۶۷). مستند نظر علمای امامیه علاوه بر اجماع علما، روایاتی است که به‌صورت عام قصد را شرط اعمالی می‌داند که دارای اثر حقوقی و شرعی است. مثل: «لا عمل إلا بنية»، و «إنما الأعمال بالنیات» (عاملی، بی‌تا، ج. ۶، ص. ۵). به فرض که مراد از نیت، قصد اجرا و انجام عمل باشد و نه خصوص نیت تقرب. افزون بر این روایاتی زیادی در خصوص طلاق وارد شده که نیت را شرط انجام صحیح طلاق می‌داند مثل روایت هشام بن سالم از امام صادق (ع) که فرمودند: «طلاق واقع نمی‌شود مگر اینکه طلاق‌دهنده قصد و اراده طلاق را داشته باشد» (عاملی، بی‌تا، ج. ۱۵، ص. ۲۸۶). قانون احوال شخصیه اهل تشیع به تبعیت از فقه امامیه، در بند ۱ ماده ۱۴۴ قصد را شرط صحت طلاق تلقی نموده است، این در حالی است که قانون مدنی افغانستان که از فقه حنفی پیروی نموده، در طلاق با الفاظ صریح، نیت را شرط صحت نمی‌داند. متن بند ۲ ماده ۱۳۹ قانون مدنی چنین است: «طلاق با الفاظ صریحی که در عرف معنی طلاق



را افاده کند، بدون نیت واقع می‌گردد.» اما در طلاق با الفاظ کنایی نیت را لازم و شرط صحت طلاق اعلام نموده است.

در صورتی که قصد را شرط صحت طلاق بدانیم، اگر پس از اجرای صیغه طلاق زوج مدعی شود که بدون قصد و از سر اشتباه صیغه طلاق را اجرا کرده است، اینجا با توجه به اینکه نیت و قصد یک امر درونی و غیرقابل اثبات یا رد علمی است، آیا می‌توان ادعای زوج را پذیرفت و حکم به بطلان طلاق داد؟ فقها در این رابطه دو گروه شده‌اند؛ جمعی گفته‌اند: ادعای زوج پذیرفته می‌شود زیرا قصد امر قلبی است و وجود و عدمش صرفاً از ناحیه طلاق‌دهنده مشخص می‌گردد. بنابراین در صورت تردید در وجود قصد، حرف طلاق‌دهنده در این خصوص پذیرفته می‌شود. به علاوه در صورت شک در وجود قصد، اصل عدم قصد است (نجفی، ۱۹۸۱، ج. ۳۲، ص. ۱۸). گروه دیگر معتقدند: از آنجایی که افعال و اقوال فاعل عاقل و مختار از روی قصد واقع می‌شود، طلاق انجام‌شده صحیح است و ادعای یادشده غیرقابل قبول می‌باشد (بحرانی، بی‌تا، ج. ۲۵، ص. ۱۶۶). برخی از حقوق‌دانان قول دوم را قوی‌تر تلقی نموده‌اند زیرا ظاهر حال انسان عاقل و مختاری که در حضور دو نفر شاهد عادل و با رعایت شرایط، همسر خود را طلاق می‌دهد ظهور در این امر دارد که از روی قصد این کار را انجام داده است و حالا که طلاق‌دهنده مدعی عدم قصد است، باید ادعای خود را ثابت کند و الا طلاق به صحت خود باقی خواهد بود (محقق داماد، ۱۳۸۶، ص. ۴۰۰)، اما مشهور فقها قول اول را پذیرفته و ادعای طلاق‌دهنده مبنی بر عدم قصد را قابل پذیرش دانسته‌اند. قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان در بند ۵ ماده ۱۴۴ در این رابطه به شرح ذیل تفصیل قائل شده است: «هرگاه زوج بعد از اجرای صحیح صیغه طلاق و بعد از اتمام عده، ادعا نماید که قاصد نبوده، ادعای او قابل سمع نمی‌باشد، مگر در زمان عده رجعی ادعای وی قابل سمع است.»

۲-۴-۱- اختیار

شرط چهارمی که برای طلاق‌دهنده لازم است، «اختیار» و رضایت وی در طلاق است. بنابراین اگر طلاق‌دهنده از روی اکراه همسر خود را طلاق دهد، چنین طلاقی باطل بوده و فاقد اثر حقوقی و شرعی می‌باشد. در بطلان طلاق شخص مکره فقهای امامیه اجماع داشته و هیچ اختلافی با هم ندارند. افزون بر اجماع یادشده، نصوص موجود هم به صورت عام بر بطلان و بی‌اثر بودن هر عملی که از روی اکراه واقع گردد، دلالت دارند مثل حدیث رفع و هم به صورت خاص روایاتی که در باب طلاق اکراهی وارد شده است، چنین طلاقی را ناصحیح و فاقد اثر اعلام داشته است مثل روایت زراره از امام باقر (ع) که وقتی از ایشان راجع به طلاق شخص مکره سوال شد، در جواب فرمودند: «طلاق چنین شخصی طلاق نیست» (عاملی، بی‌تا، ج. ۲۲، ص. ۸۶). و یا روایت عبدالله بن الحسن از امام صادق (ع) که فرمودند: «طلاق در حال اکراه صحیح نیست... طلاق صحیح طلاقی است که از سر اراده انجام شود بدون اینکه اکراهی در میان باشد و یا اضطرار شخص را وادار به آن نماید» (عاملی، بی‌تا، ج. ۲۲، ص. ۸۷).

فقه‌های امامیه که اختیار را شرط صحت طلاق دانسته‌اند و طلاق اکراهی را باطل تلقی نموده‌اند، برای تحقق این اکراه شرایط ذیل را لازم شمرده‌اند:

(الف) اکراه‌کننده، مکره را به امری تهدید نماید که انجام آن در توان اکراه‌کننده باشد.
(ب) راه فرار از آسیب برای اکراه‌شونده وجود نداشته باشد مثل اینکه اکراه‌کننده تهدید کند که: «اگر زنت را طلاق ندهی تو را به قتل می‌رسانم». اکراه‌شونده هم به اصطلاح نه دست ستیز داشته باشد و نه پای گریز.

(ج) اکراه‌شونده علم و یا ظن قوی داشته باشد به اینکه اگر تسلیم خواسته اکراه‌کننده نشود، خطر جدی متوجه جان، مال و یا آبروی او یا خانواده و کسانش خواهد شد (نجفی، ۱۹۸۱، ج. ۳۲، ص. ۱۱). این شرایط در بند ۴ ماده ۱۴۴ قانون احوال شخصیه اهل تشیع مورد تأکید قرار گرفته است.

از ائمه مذاهب اربعه امام مالک، شافعی و احمد بن حنبل، هم‌نظر با فقه امامیه، طلاق شخص مکره را باطل دانسته‌اند (زحیلی، ۱۴۰۵ق، ج. ۷، ص. ۳۶۷) و برای این بطلان، یکی به «حدیث رفع» استناد کرده‌اند که مورد استناد فقهای شیعه نیز بود؛ از دیگر دلایل، عدم فتوای صحابه به صحت طلاق شخص مکره است (شوگانی، بی‌تا، ج. ۷، ص. ۲۲). افزون بر این شخص مکره اگرچه صیغه طلاق را بر زبان می‌راند اما او قصد طلاق ندارد بلکه قصد دفع ضرر از خود را دارد. بنابراین وی اختیاری در اجرای طلاق ندارد (بدران، بی‌تا، ص. ۳۱۶). اما امام ابوحنیفه و پیروانش، طلاق شخص مکره را صحیح دانسته‌اند زیرا شخص مکره از سر قصد، صیغه طلاق را بر زبان جاری ساخته است اگرچه راضی به اثر مترتب بر صیغه طلاق نبوده است و این عدم رضایت مانع وقوع طلاق نخواهد شد، همچنان که در هاذل چنین است و علمای مذاهب اربعه اتفاق نظر دارند بر اینکه عدم رضایت هاذل به وقوع طلاق، مانع تحقق طلاق با صیغه‌ای که به شکل لهو و هزل بر زبانش جاری شده، نمی‌گردد. به‌علاوه این گروه از فقها به روایتی از پیامبر (ص) تمسک کرده‌اند که ضمن آن در مبحث نکاح، طلاق و رجوع، جد و هزل هر دو، جد تلقی شده‌اند (زحیلی، ۱۴۰۵ق، ج. ۷، ص. ۳۵۴). قانون مدنی افغانستان در این رابطه از نظر جمهور فقها تبعیت کرده و در ماده ۱۴۱، طلاق شخص «مکره» را در کنار اشخاص «مجنون»، «نائم»، «معتوه»، «مختل‌العقل» و «مدهوش»، فاقد اعتبار تلقی نموده است.

۲-۲- شرایط طلاق‌دهنده در احوال شخصیه کشورهای اسلامی

قوانین مربوط به احوال شخصیه کشورهای اسلامی نیز به تبعیت از فقه و نیز برای اینکه طلاق درست واقع گردد، شرایطی را در طلاق‌دهنده، لحاظ کرده‌اند. قانون مدنی ایران در ماده ۱۱۳۶، «بلوغ»، «عقل»، «قصد» و «اختیار» را در طلاق‌دهنده شرط نموده است.

قوانین احوال شخصیه کشورهای عربی، وجود قصد در طلاق‌دهنده را از شرایط صحت طلاق محسوب نکرده‌اند و این به دلیل تبعیت قوانین یادشده از فقه اهل سنت می‌باشد که قصد را صرفاً در صورتی شرط می‌دانست که طلاق‌دهنده در اجرای طلاق از الفاظ کنایی استفاده کند و در صورت استفاده از الفاظ صریح،



چنین شرطی لازم نبود. در مورد سه شرط دیگر، قوانین برخی کشورها هر سه شرط را آورده است مثل قانون احوال شخصیه سودان که در بند ۱ ماده ۱۳۴ «عقل»، «بلوغ» و «اختیار» را در طلاق‌دهنده شرط می‌داند. و نیز قانون احوال شخصیه یمن که در ماده ۶۰ همان سه شرط را در طلاق‌دهنده لازم می‌شمارد. قانون احوال شخصیه امارات در ماده ۱۰۱ صرفاً عقل و اختیار را در طلاق‌دهنده شرط می‌داند، گویی این قانون، بلوغ را مفروض گرفته است. قانون احوال شخصیه فلسطین در مواد ۱۳۳ و ۱۳۴ علاوه بر بطلان طلاق شخص «صغیر»، «مجنون» و «مُکره»، طلاق افرادی که به سبب «مستی»، «غضب» و یا هر چیز دیگر فاقد تمیز گردیده است را باطل اعلام داشته است. قانون احوال شخصیه اردن هم در بند الف ماده ۸۸، طلاق افراد «مُکره»، «مدهوش»، «معتوه»، «سکران»، «مغمی‌علیه» و «نائم» را باطل دانسته است. قانون احوال شخصیه عثمانی هم ضمن مواد ۲۱۸-۲۱۷ و ۲۲۰ طلاق افراد «مجنون»، «سکران»، «نائم»، «معتوه» و «مختل‌العقل» را باطل می‌داند.

۳- شرایط مطلقه

یکی از ارکان طلاق، وجود مطلقه است؛ از آنجایی که فقه و حقوق اسلامی طلاق را در اختیار مرد قرار داده است، برای صحت وقوع آن قصد و رضایت و یا اهلیت زن شرط نمی‌باشد. با این حال مطلقه هم باید شرایطی داشته باشد تا طلاق درست واقع گردد. وجود این شرایط در فقه امامیه و حنفیه تا حدودی متفاوت ظهور یافته است. از این‌رو ما ابتدا این شرایط را در فقه امامیه جست‌وجو می‌کنیم سپس در فقه حنفیه به تفحص شرایط یادشده می‌پردازیم، در ادامه موضع حقوق افغانستان را در این خصوص مرور می‌کنیم و در نهایت مقررات احوال شخصیه برخی از کشورهای اسلامی را برای انطباق مطالعه خواهیم نمود:

۳-۱- شرایط مطلقه در فقه امامیه

فقه امامیه این شرایط را به شرح ذیل برشمرده است:

الف) وجود علقه زوجیت: اولین شرط در این راستا آن است که بین زن مطلقه و مرد طلاق‌دهنده باید رابطه زوجیت برقرار باشد و الا اگر مرد، زن اجنبیه‌ای را طلاق دهد، هیچ اثری بر این طلاق، مترتب نخواهد شد (حلی، ۱۴۰۹ق، ج. ۳، ص. ۵۸۱).

ب) دائم بودن عقد ازدواج: شرط دوم آن است که ازدواج به‌صورت دائمی منعقد شده باشد. بنابراین زنی که با عقد موقت به زوجیت درآمده است، با پایان مدت و یا بذل آن، جدایی حاصل می‌شود و در واقع طلاق در اینجا همان بذل مدت و یا انقضای آن خواهد بود (نجفی، ۱۹۸۱، ج. ۳۲، ص. ۲۸).

ج) پاک بودن زن از حیض و نفاس: یکی دیگر از شرایط مطلقه، پاک بودن وی از حیض و نفاس در حین اجرای صیغه طلاق است. این شرط وقتی معتبر است که اولاً: زن مدخوله باشد. ثانیاً: حامله نباشد. و ثالثاً: شوهرش نزد او حضور داشته باشد. و اگر یکی از این سه شرط مفقود باشد یعنی زن مدخوله نباشد و یا حامله باشد و یا شوهرش نزد او حضور نداشته باشد، طلاق چنین زنی جایز و صحیح است حتی اگر او در حال حیض باشد (حلی، ۱۴۰۹ق، ج. ۳، ص. ۵۸۱).

د) وقوع طلاق در طهر غیر مواقعه: مطابق این شرط، صحت طلاق نه تنها منوط به پاک بودن زن از حیض و نفاس است بلکه در این دوره از پاکی، نباید بین شوهر و زن مواقعه یا عمل زناشویی اتفاق افتاده باشد. البته این شرط مربوط به زنی است که بالغ است و حامله و یا یائسه هم نیست و اگر زن صغیره، حامله و یا یائسه باشد، طلاق وی در هر حال صحیح است (حلی، همان).

ه) تعیین مطلقه: زن مورد طلاق باید مشخص و معین باشد. از این رو اگر شخصی که چند همسر دارد و با گفتن: «زوجتی طالق» بخواهد یکی از آنها را طلاق دهد، صحیح نیست زیرا مشخص نشده که منظور کدام یک از زن‌ها بوده است بلکه باید زن را با نام و یا با اشاره و یا با نیت، معین نماید (مرتضی، ۱۴۱۵ق، ص. ۳۱۵).

۲-۳- شرایط مطلقه در فقه حنفی

اما فقه حنفی همانند سایر مذاهب اهل سنت، به جز زوجیت در مطلقه شرط دیگری را معتبر نمی‌شناسد. البته در همین یک شرطی که فقه حنفی در مطلقه لحاظ کرده است نیز تفاوت آشکاری با فقه امامیه وجود دارد؛ چه اینکه فقه حنفی زوجیت را اعم از حقیقی و حکمی می‌داند، یعنی همچنان که زوجۀ حقیقی را می‌توان طلاق داد، زوجۀ ای که به طلاق رجعی طلاق داده شده و یا به طلاق بائی که مکمل طلاق سوم نیست، طلاق داده شده را نیز قبل از انقضای عده، می‌توان طلاق داد (ابوزهره، ۲۰۰۰، ص. ۲۹۲). این در حالی است که در فقه اهل تشیع زوجۀ ای که به طلاق بائن مطلقه شده اصلاً قابل طلاق شدن مجدد نیست و زوجۀ ای هم که به طلاق رجعی مطلقه شده، صرفاً بعد از رجوع قابل طلاق مجدد می‌باشد. طلاق زن در حال حیض و یا نفاس و یا در طهر مواقعه را فقه حنفی حرام می‌داند اما همانند فقه شیعه باطل و فاقد اثر نمی‌داند (زحیلی، ۱۴۰۵ق، ج. ۷، ص. ۴۲۶).

۳-۳- شرایط مطلقه در قوانین افغانستان و مقررات احوال شخصیه کشورهای اسلامی

قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان از پنج موردی که فقه امامیه برای مطلقه شرط دانسته است، مورد اول، سوم و چهارم را در ماده ۱۴۵ شرط صحت طلاق بیان کرده است، شرط دوم یعنی دائمی بودن ازدواج، با توجه به بحث‌هایی که در پارلمان کشور در هنگام تصویب این قانون راجع به نکاح موقت صورت گرفت (و در نتیجه تمام مواد و موارد مربوط به ازدواج موقت از این قانون حذف گردید)، مفروض تلقی گردیده است، همچنین شرط پنجم در این قانون نیامده است، به نظر می‌رسد این شرط هم مفروض تلقی شده باشد زیرا وقتی صحبت از طلاق زن است، این زن معین و مشخص است و طلاق زن نامعین و نامشخص بی‌معنی خواهد بود.

قانون مدنی افغانستان راجع به مطلقه، تنها زوجیت را شرط دانسته است و این زوجیت هم طبق ماده ۱۳۶ این قانون می‌تواند زوجیت حقیقی و یا مطلقه به طلاق رجعی باشد اما مطلقه به طلاق بائن را قانون مدنی افغانستان قابل طلاق مجدد نمی‌داند.



قوانین احوال شخصیه کشورهای عربی در مورد شرایط مطلقه، مطابق فقه حنفی و سایر مذاهب اهل سنت حکم نموده‌اند (ماده ۲۲۳ قانون احوال شخصیه عثمانی و ماده ۱۳۵ قانون احوال شخصیه فلسطین). با این حال قانون احوال شخصیه فلسطین در ماده ۱۳۹ طلاق در حال حیض و نفاس و نیز طلاق در طهر موافقه را بدعی و مطابق با فقه امامیه، باطل اعلام نموده است. همچنین قانون احوال شخصیه امارات متحده عربی هماهنگ با فقه شیعه در ماده ۱۰۲ طلاق در عده را لغو و بی‌اثر دانسته است.

نتیجه‌گیری

طلاق به عنوان یک ایقاع حقوقی، نیازمند تحقق مجموعه‌ای از شرایط ماهوی و شکلی است که صحت و اعتبار آن را تضمین می‌کند. مطالعات تطبیقی ما حول این شرایط نشان می‌دهد که فقه امامیه و مقررات حقوقی افغانستان، وجود دو شاهد عادل برای استماع صیغه طلاق، صیغه منجز با الفاظ خاص و شرایط بلوغ، عقل، قصد و اختیار طلاق‌دهنده را از ارکان اساسی صحت طلاق شمرده است. در مقابل، فقه حنفی حضور شاهد برای استماع صیغه را شرط صحت طلاق نمی‌داند و در برخی شرایط از قصد و اختیار نیز تفسیر متفاوت ارائه می‌نماید. همچنین فقه امامیه با تأکید بر زوجیت، پاکی از حیض و نفاس و سایر موارد، شرایط جامعی را برای زن مطلقه مطرح می‌نماید در حالی که فقه حنفی، به جز زوجیت شرط دیگری را در مطلقه معتبر نمی‌شناسد. این تفاوت نگرش راجع به شرایط مطلقه در قانون احوال شخصیه اهل تشیع با خاستگاه فقه امامیه و قانون مدنی افغانستان با منشأ فقه حنفی به روشنی انعکاس یافته و در مقررات احوال شخصیه دیگر کشورهای اسلامی با گرایش‌های فقهی متفاوت نیز نمود می‌یابد.

این اختلافات نشان‌دهنده تنوع برداشت‌های فقهی و حقوقی از موضوع طلاق بوده و ضرورت توجه دقیق قانون‌گذاران به مبانی فقهی موجود و مقتضیات اجتماعی هر جامعه در تنظیم مقررات طلاق را خاطر نشان می‌سازد تا ضمن حفظ حقوق و مصالح طرفین در فرایند طلاق، از بروز اختلافات حقوقی و آسیب‌های خانوادگی ناشی از آن، جلوگیری شود. در نهایت پیشنهاد می‌شود که پژوهش‌های آینده به بررسی تأثیر عملی این تفاوت‌ها در نظام‌های حقوقی و اجتماعی کشورهای اسلامی پرداخته و راهکارهایی برای هماهنگی بیشتر قوانین ارائه کنند.

منابع

قرآن کریم.

ابن عابدین. (۱۴۲۳ق). *حاشیه رد المحتار علی الدر المختار شرح تنویر الابصار*. ریاض: دار عالم الکتب.
ابن نجیم المصری، زین الدین بن ابراهیم. (۱۴۱۸ق). *البحر الرائق شرح کنز الدقائق*. (شیخ زکریا عمیرات، تحقیق).
بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابوزهره، محمد. (۲۰۰۰). *الاحوال الشخصیه*. قاهره: دارالفکر العربی.
بدران، ابوالعینین. (بی تا). *الفقه المقارن للاحوال الشخصیه*. بیروت: دارالنهضة العربیه.
جزیری، عبدالرحمن. (۱۴۲۷ق). *الفقه علی المذاهب الاربعه*. قاهره: دار الآفاق العربیه؛ بیروت: دارالکتب العلمیه.
عاملی، حرّ، محمد بن حسن. (بی تا). *وسائل الشیعہ الی تحصیل مسائل الشریعہ (الاسلامیه)*. (عبدالرحیم ربانی، تحقیق). بیروت: دار احیاء التراث العربی.

حصفکی، علاءالدین. (۱۴۱۵ق). *الدر المختار شرح تنویر الابصار*. بیروت: دارالفکر.
حلی، ابن ادریس. (۱۴۱۱ق). *السرائر*. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
زحیلی، وهبه. (۱۴۰۵ق). *الفقه الاسلامی وادلته*. دمشق: دارالفکر.
زحیلی، وهبه. (۱۴۳۳ق). *الفقه الاسلامی و القضايا المعاصره*. دمشق: دارالفکر.
سرخسی، شمس الدین. (۱۴۰۶ق). *المبسوط*. بیروت: دار المعرفه.
سمرقندی، علاءالدین. (بی تا). *تحفه الفقهاء*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
مرتضی، شریف. (۱۴۱۵ق). *الاتصار*. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
شوگانی، محمد بن علی بن محمد. (بی تا). *نیل الاوطار من احادیث سید الاخبار*. ج. ۷. بیروت: دارالجلیل.
شهید ثانی، زین الدین بن علی العاملی. (۱۴۱۰ق). *الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة*. (سید محمد کلاتر، تحقیق). قم: انتشارات داوری.
شهید ثانی، زین الدین بن علی العاملی. (۱۴۱۳ق). *مسالك الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام*. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.

صفایی، سید حسین؛ امامی، اسدالله. (۱۳۸۷). *حقوق خانواده*. ج. ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
طهطاوی، علی احمد. (۱۴۲۴ق). *تنبیہ الابرار باحكام الخلع و الطلاق و الظهار*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۶۵). *تهذیب الاحکام*. قم: دارالکتب الاسلامیه.
طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ق). *المبسوط فی فقه الامامیه*. (محمدتقی کشفی، تحقیق). تهران: مکتبه المرتضویه.
طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۷ق). *الخلاف*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*. قم: انتشارات قدس.
عاملی، حرّ، محمد بن حسن. (بی تا). *وسائل الشیعہ الی تحصیل مسائل الشریعہ (الاسلامیه)*. (عبدالرحیم ربانی، تحقیق). بیروت: دار احیاء التراث العربی.



عسقلانی، ابن حجر. (۱۳۷۹ق). *سبل السلام*. ج. ۳. مصر: شرکت مکتبه و مطبعه مصطفى البابي.
 علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۱۲ق). *مختلف الشیعه فی احکام الشریعه*. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
 علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر. (بی تا). *تحریر الاحکام*. مشهد: مؤسسه آل البيت.
 فخرالمحققین (ابن العلامه)، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ق). *ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد*. ج. ۳. قم: المطبعه العلمیه.

قاضی ابن البراج، عبدالعزیز. (۱۴۰۶ق). *المهذب*. ج. ۲. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
 کاسانی، علاءالدین ابوبکر بن مسعود. (۱۴۰۹ق). *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرایع*. کوئته، پاکستان: المکتبه الحبییه.
 محقق داماد، سید مصطفی. (۱۳۸۶). *تحلیل فقهی حقوق خانواده*. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
 نجفی، محمدحسن. (۱۹۸۱). *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*. ج. ۳۲. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 نووی، محیی الدین بن شرف. (بی تا). *روضه الطالبین*. ج. ۶. (شیخ عادل احمد عبد الموجود و شیخ علی محمد معوض، تحقیق). بیروت: دارالکتب العلمیه.